حقوق بشر امریکایی غوطه‌ور در تضادها و تبعیض‌ها

گفتمان ناکارآمد لیبرالیسم برای حقوق بشر

■ نبره ساری

آیا گفتمان لیبرالیسم تأمین‌کننده حقوق افراد است و به دیگر سخن، اساساً امکان تأمین حقوق بشر در چنین گفتمانی میسور است؟ این شاید پرسامدترین و احتمالاً پرمناقشه‌ترین سؤالی است که در عصر حاضر به واسطه اهمیت تأمین حقوق فرد و تعدد نظام‌های فکری مطرح می‌شود.

برای پاسخ سؤال ابتدایی مبنی بر اینکه آیا اساساً می‌توان انتظار تضمین حقوق فردی از لیبرالیسم داشت، باید به ریشه شکل‌گیری این گفتمان، یعنی ماهیت عصر روشنگری برگردیم. به گفته مرحوم عبدالهادی حائری در کتاب «نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب»، سخنگویان عصر روشنگری آنچه را که ضد فئودالیته و ضد کلیسا بود، آزادی، قانون و پیشرفت نام نهادند و آن را در چارچوب سودگرایی‌های بورژوازی غرب پسندیدند، ولی پگاه سخن پیرامون خاور زمین و مردم سرزمین‌های واپس‌مانده، به روشنی بر استعمار و به بردگی کشیدن انسان‌های ستمکش مهر تأیید گذاشتند. مونتسکیو که او را «اندیشمند سیاسی فرانسه در عصر روشنگری» معرفی می‌کنند، در کتاب «روح‌القوانین» صراحتاً سیاهپوستان را فاقد حقوق می‌داند و می‌گوید: «این موجودات که یکسره به رنگ سیاه هستند با چنان بینی پهن، کمتر می‌توانند مورد ترحم قرار گیرند. بسیار سخت است که به آن باور باشیم که خدا - که موجودی خردمند است - باید در چنین اندام سیاه و زشتی، روان به ویژه روانی پاک دمیده باشد.» (همان، ص ۹۵). به استناد همین کتاب، هگل، فیلسوف سرشناس آلمانی درباره اسلام دچار پندار گرایی شد، او می‌گوید: «اسلام در کنج عزلت به سر می‌برد و وظیفه رویه استعماری تمدن بورژوازی غرب است که به استثمار و استعمار سرزمین‌های اسلامی با اطمینان بر کامیابی و پیروزی بپردازد.» (ص ۱۱۹)

عصری که به اصطلاح «روشنگری» نام دارد و پیشتازان آن، اینجنیس به استثمار و استعمار وانداده گرفتن حقوق رنگین پوستان حکم می‌کنند، حتماً نه تنها یارای تضمین حقوق افراد با همان حقوق بشر را ندارد، بلکه اساساً چنین گفتمانی با مسئله تضمین حقوق آحاد مردم فارغ از رنگ، نژاد، مذهب، قومیت و حتی اندیشه متفاوت، کاملاً بیگانه است و نباید انتظار چنین مهمی داشت، البته در عصر حاضر به واسطه وجود امپراتوری رسانه نظام سلطه که بر خلاف مسئولان کوته‌بین کشورمان، به رسانه بها می‌دهند، «حقوق بشر» به عنوان یک ترم مهم در دستور کار دکترین سیاست خارجی کشورهای به اصطلاح برفرودت همچون رژیم امریکا قرار گرفته است و به خوبی از این ابزار در متهم کردن کشورهای مستقل استفاده می‌کند. جالب آنکه، مطالبه‌گری کشورهای غربی درباره رعایت حقوق بشر در دیگر کشورها به معنای آن نیست که خودشان رعایت کنند یا اجازه دهند کسی آن را مطالبه‌گری کند. این مهم مصادیق فراوانی دارد.

طبق ماده یک اعلامیه جهانی حقوق بشر «تمام انسان‌ها آزاد زاده شده‌اند و در حرمت و حقوق باهم برابرند.» بر اساس ماده ۲ این اعلامیه نیز «همه انسان‌ها بی‌هیچ تمایزی از هر سان که باشند، اعم از نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، عقاید سیاسی یا هر عقیده دیگری، خاستگاه اجتماعی و ملی، وضعیت دارایی، محل تولد یا در هر جایگاهی که باشند، سزاوار تمامی حقوق و آزادی‌های مطرح در این «اعلامیه» اند.» نگاهی به وضعیت حقوق بشر در کشورهای غربی به خوبی، شعاری بودن چنین گزاره‌ها را نشان می‌دهد. ادعای برابری افراد فارغ از داشتن هر مذهب، در حالی است که اخیراً در کشور سوئد که به عنوان یکی از کشورهای دارای دموکراسی‌اتم برده می‌شود، صراحتاً به قرآن کریم اهانت کردند، البته یکی از دلایل اسلام‌ستیزی در کشورهای همچون سوئد و فرانسه، رشد جمعیت مسلمانان در این کشورها و از طرفی استقبال مردم از گرویدن به اسلام عنوان شده است. اگر روزگاری به قول ادوارد سعید، «خاور شناسان نمی‌خواسته‌اند خاورزمین و جهان اسلام را همانگونه که واقعاً بوده و هست، بشناسند بلکه در پژوهش‌های خود مطالبی تحویل خوانندگان خود می‌دادند که سود غرب در آن باشد.» (همان، ص ۱۱۸). امروز مردم غرب امکان شناختن جهان اسلام و مردم خاورزمین را «همانگونه که هستند» دارند و این یک کابوس برای سردمداران غرب است، بنابراین تضمینی برای تحقق حقوق بشر در گفتمان لیبرالیسم وجود ندارد و این رویه در مرکنب اسلام کاملاً برعکس است. به قول استاد شهید مرتضی مطهری به عنوان عقیده فکری انقلاب اسلامی ما، «مکاتب مادی امروز روی اصول خاص دیالکتیکی می‌گویند تضادها را تشدید کنید، تا راحتی ها را زیاد کنید، شکاف‌ها را هر چه می‌توانید عمیق‌تر کنید، حتی با اصلاحات واقعی مخالفت کنید، برای اینکه جامعه را به انقلاب به معنی انفجار (نه انقلاب آگاهانه) بکشانید. اسلام به انقلاب انفجاری، یک ذره ملتفت نیست.» (کتاب حماسی حسینی)

ابطال نسخه حقوقی امریکا برای سعادت انسان

دکتر احمد موسی‌راد
استاد حقوق بین‌الملل دانشگاه تهران

با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری نظم نوین در حقوق بین‌الملل و بشر، کشورها ساختار جهانی و جامعه بین‌الملل را تیازمند صحنه جدیدی دیدند و به دنبال آن سازمان ملل متحد شکل گرفت. در آن مقطع امریکا به عنوان یکی از فاتحان جنگ در شکل‌گیری نظم نوین نقش داشت. پس از نوشته شدن منشور، ساختار سازمان شکل گرفت. امریکا از یک سو در کنار متقنین عمل می‌کرد و از سوی دیگر به دور از صحنه جنگ بود تا به لحاظ جغرافیایی، تأسیسات و زیرساخت‌ها آسیبی نه او وارد نشود. در واقع این زمان فرصتی برای نقش‌آفرینی امریکا در قبال اروپا و نقطه آغاز تقویت اقتصاد امریکا بود که در نهایت دلار به عنوان ارز شناخته شد و دلار به توکن اقتصاد کشورها شکل گرفت.

به لحاظ حقوق بشر اعلامیه جهانی ۱۹۴۸ به تصویب کشورها رسید. در آن زمان نیاز به انجام کار فوری بود تا مشترکات و افتراقات از منظر حق التکلیف به حق‌ها پرداخته شود و امریکا به عنوان یک مدعی، اسناد بالادستی را امضا کرد تا به زعم خود در احترام و شناسایی و ترویج و اجرای حقوق بشر پیشگام باشد، در حالی که از سال ۱۹۴۸ به بعد امریکا اصولاً دو وجه متمایز از خود نشان داده است.

یک وجه اعلامی و یک وجه ظاهری و نانوشته درباره حقوق بشر از سوی امریکا وجود دارد که در واقع امریکا ادعای شناسایی، اجرا و پیگیری تمام‌عیار مؤلفه‌های حقوق بشر را در کنار کشورهای اروپایی دارد، در حالی که در وجه دوم اعمال این ادعا محرز است و متفاوت از وجه اعلامی است. بسیاری از حقوقدانان دنیا تصریح دارند که امریکا در عمل در حوزه حقوق بشر دچار دوگانگی در رفتار است و از اصطلاح استاندارد دوگانه در این باره استفاده می‌کند، به این معنی که در یک موضوع واحد دو موضع‌گیری دوگانه و متضاد دارد. در حقیقت امریکایی‌ها مبتنی بر منافع خود، رفتار استاندارد و معیار دوگانه دارند که در سیاست خارجی و رفتار با سایر کشورها دیده می‌شود. همین دوگانگی را در داخل امریکا و رفتار با حقوق افراد هم شاهد هستیم. در یک کلام طی سال‌های بعد از تشکیل سازمان ملل، امریکایی‌ها هم در حوزه داخلی و خارجی دوگانه عمل کردند. امریکا کشورها و گروه‌ها را بر اساس همسویی با سیاست‌های خود تقسیم‌بندی می‌کند، چنانچه حتی اگر اقدام تروریستی انجام شود، به دلیل همسویی با خود آن را موجه جلوه می‌دهند.

مصادیق زیادی از این تناقض گویی هم در داخل و هم در صحنه بین‌المللی در این کشور وجود دارد، از جمله نژادپرستی که یکی از موضوعات مهم است و همواره در عملکرد دولت امریکا دیده می‌شود. امریکا دو رویکرد دارد که بر اساس منافع ملی و صورت‌بندی شده از ادعای حقوق بشر است. سیاست اعلامی ادعای حقوق بشر امریکا متفاوت از سیاست اعمالی است و این کشور در عمل از ناقضان حقوق بشر است.

لیبرالیسم یک نظریه بوده که در طول سال‌های حاکمیت این گفتمان نقاط ضعف آن مشخص شده است. این مکتب به عنوان گفتمان حاکم در کشور امریکا دارای وجوه منفی و اشکالات زیادی است که در عمل پاسخگوی نیازها در حوزه نظریه، فکر و فلسفه نیست و نمی‌تواند ادعای حمایت از انسان‌ها از بر جتر خود را داشته باشد و نسخه واحدی برای سعادت آنها بپیچد. دورنمای مکتب لیبرالیسم جز تناقض نبوده و منتج به این شده که دیدگاه نظری این مکتب نسخه حیات‌بخشی برای سعادت بشر نباشد.

نگاه لیبرالی و امریکایی مانع تعریف جامع از حقوق بشر است

اسماعیل آجرلو
حقوقدان و مسئول دبیرخانه بین‌المللی افشای حقوق بشر امریکایی

لیبرالیسم با آموزه‌ها و اصول خود یکی از حامیان سرسخت حقوق بشر است. مصادیق این گفتمان در حوزه حقوق بشر چیست و آیا اساساً تفکر لیبرالیسم و نظام‌های برآمده از آن مثل امریکا در مسیر حیات و تعالی بشر قرار دارد؟

برای احصا و اسکان تحقق حقوق بشر در بازه زمانی و مکانی مبتنی بر ایدئولوژی‌ها و رفتارهای سیاسی و حقوقی مختلف، با تعریف خود بشر یعنی «انسان» مواجه می‌شویم که اگر مکاتب مختلف حقوقی، سیاسی یا ایدئولوژیک بخواهند رویکرد خود را نسبت به موضوع حقوق بشر مشخص کنند، در گام نخست باید تعریف و رویکرد خود را از انسان مشخص سازند و به سبب همین مسئله، ریشه افتراق و مغایرت در تعاریف و عملکردها رجعت خواهد شد. ریشه‌های اصلی لیبرالیسم در مکاتبی چون اومانیسم و فردگرایی است. نگاه انسان محورانه یا فردگرایانه، تعاریف جدید و متفاوت از انسان‌ها خواهد داشت اما در مقابل نگاه‌های جمع‌گرایانه (اجتماع محور) که تا حدی چپ‌گرایانه یا سوسیال محور هستند، بعد فردگرایانه تقلیل پیدا می‌کند و اصالت را به جای فرد به اجتماع می‌دهند. انسان‌ها نیز به انسان، هم به عنوان یک عنصر و موجود در این دنیا توجه دارد و هم به او یک بعد معنوی می‌بخشد، بنابراین به مؤلزات تغییر نوع نگاه به انسان، نوع نگاه به حقوق انسان هم متفاوت می‌شود. اگر به دلیل ریشه‌های اومانیستی (فردگرایانه) و لیبرالیسمی که سردمدار آن ایالات متحده امریکاست، بازگردیم، قاعدتاً تعریفی که از انسان دارند، تعریف یک بعدی است و تعریفی که از حقوق انسان نیز در نظر دارند به همین نسبت یک‌بعدی خواهد بود، یعنی هنگامی که بخواهند از حقوق انسان‌ها نام ببرند، حقوق انسان را به چند حق مانند حق حیات، آموزش، انتخاب شغل و آزادی، تقلیل داده و محور خود را بر حق آزادی قرار می‌دهند. طبیعتاً این نگاه نمی‌تواند نگاه فراگیر جهانی باشد. یکی از نشانه‌هایی که رویکرد لیبرالی نمی‌تواند تعریف جامعی از حقوق بشر ارائه کند، جامع نبودن این نگاه است چرا که دارای نگاه ایدئولوژیک خود نسبت به انسان بوده و بر اساس آن نگاه، حقوق بشر را تعریف کرده است و این نقطه‌ضعف همچنان برای اعلامیه حقوق بشر وجود دارد.

آیا بحث‌های حقوق بشر در عالم واقعی کارکرد دارد و می‌تواند به ارتقای حقوق انسان‌ها کمک کند؟

انتقادات بسیاری نسبت به نگاه‌های جهانی حقوق بشری وجود دارد و در حال حاضر حتی لیبرال‌ها به سمت نگاه حقوق بشری آفریقایی‌ها و مسلمانان ها خیره هستند که خود نشان دهنده ضعف نگاه لیبرالی نسبت به حقوق بشر است. نگاه لیبرالی سعی داشت با جهانی‌سازی، مفاهیم خود را از بشریت و حقوق بشر تحمیل سازد اما در وضعیتی قرار دارد که با کمترین کارکرد واقعی از بحث‌های حقوق بشری مواجه است و چه بسا گاهی موارد سوءاستفاده از مباحث حقوق بشری هم اتفاق می‌افتد.

گاهی مفهوم حقوق بشری به منظور این است که نوعی قیم‌مآب‌سازی از مفاهیم لیبرالیسم جهانی ارائه شود یا ابعاد مختلف آزادی را مطرح سازد، دلیل این موضوع چیست و چرا امریکا در مفهوم حقوق بشر و لیبرالیسم بزرگنمایی می‌کند؟

بزرگنمایی مفاهیم، یکی از کارهایی است که نظام لیبرالیسم به طور ویژه امریکا توسط رسانه‌های خود انجام می‌دهد.

که این موضوع به ماهیت نظام حقوقی سیاسی دولت ایالات‌متحده‌امریکا برمی‌گردد و در واقع سعی دارند ماهیت خود را در همینه جهانی تعریف کنند. اصولاً ایالات‌متحده‌امریکا و نگاه‌های لیبرال بدون همینه جهانی قرم می‌باشند. یکی از مفاهیمی که بزرگ جلوه می‌کند، مربوط به حقوق بشر از منظر خودشان است که اگر این حقوق بشر مفهوم بومی‌تر و محلی‌تر به خود پیدا کند، به همان نسبت همینه جهانی نگاه‌های غربی کاهش پیدا خواهد کرد. به همین دلیل دولت امریکا با در اختیار داشتن ابزارهای مختلف ساختاری جهانی و ابزارهای بین‌المللی مانند سازمان ملل، حقوق بشر و رسانه‌ها اجازه این کار را نمی‌دهد. در حالی که نگاه‌های محلی نگاه‌های عملیاتی و بهتری هستند. کاربردهای بیشتری دارند و از بحث‌های نظریه صرف اعلامیه جهانی هم فاصله می‌گیرند چرا که یکی از ضعف‌های اعلامیه جهانی این است که بسیار نظری است و نگاه‌های صرف نظری و ایدئولوژیک دارد. دولت امریکا و نظام حقوقی سیاسی امریکا از این فرصت حداکثر استفاده را برای حفظ همینه جهانی خود دارد.

آیا امریکا از مفهوم بومی‌سازی حقوق بشر جلوگیری می‌کند؟

بله، یکی از مواردی که در نظام غربی، لیبرالی و به طور ویژه‌تر در امریکا وجود دارد، جهانی‌سازی است. لیبرالیسم خود را جهانی‌سازی در بعد نظری و عملی، سیاسی، حقوقی و اقتصادی نشان می‌دهد. در واقع در صورت نبود جهانی‌سازی، بسیاری از مفاهیم یا بعادی وجود ندارد بلکه نگاه‌های لیبرالی و امریکایی به موضوع سیاست و حقوق بشر از منظر رسانه‌ای پذیرش جهانی پیدا می‌کنند. در حالی که ما تصور می‌کنیم این مفاهیم پایه و اصلی هستند، حال آنکه می‌توان تعریف جدیدی از انسان و حقوق انسان ارائه و نگاه‌های ویژه متناسب آن تعریف کرد. این نگاه‌ها زمانی بروز و ظهور می‌کند که در عرصه بین‌المللی دارای قدرت باشد. اما مادامی که نتوان آن را جهانی کرد، به عنوان قدرت محلی برای خود فرد، باقی می‌ماند.

آیا این قدرت می‌تواند تأمین‌کننده امنیت و نافع ارزش‌های مردم حتی در داخل کشور خود باشد؟

لزوماً خیر، پاسخ این سؤال به مفهوم قدرت ارتباطی ندارد، زیرا مفهوم قدرت به عنوان یک ابزار برای تعریف و برداشت از حقوق بشر است اما اینکه حقوق تعریف‌شده حافظ سعادت بشر است یا خیر، به اصل تعریف از حقوق و حقوق بشر برمی‌گردد. اگر این دو عنصر باهم تجمیع شود، یعنی تعریف درستی از حقوق بشر انجام شود و افزون بر آن قدرت کافی برای اشاعه آن وجود داشته باشد، سعادت بشر و حفظ حقوق بشر را تضمین می‌کند اما اگر قدرت کافی وجود داشته باشد و تعریف درستی از حقوق نداشته باشیم، یک جانبه و صرفاً مادی، نگاه فردگرایانه و اومانیستی دارد. هر اندازه قدرت وجود داشته باشد، مفهوم قدرت نتیجه باطلی را اشاعه می‌دهد و به نتیجه خیر منجر نمی‌شود، یعنی در بلندمدت منافع بشریت و شهروندان را هم حفظ نمی‌کند. در ایالات‌متحده‌امریکا تبعیض‌های جنسیتی و نژادی وجود دارد که گاهی اوقات این گونه به نظر می‌رسد که در دولت امریکا نهادینه شده است، به گونه‌ای که حتی آمارهای جهانی کمه در مورد مصادیق صحبت می‌کند، در خود کشور امریکا هم نمی‌تواند این آمارها را پنهان کند.

اینگونه سؤال را مطرح می‌کنیم که چگونه است با این همه تعاریفی که امریکا از حقوق بشر ارائه می‌کند در خود این کشور این مفهوم تا این اندازه سیاه است و در کشورهای دیگر حقوق بشر را نقض می‌کند؟

در واقع قدرت امریکا برای اشاعه تعاریف خاص خود در جهان است که تعریف درستی نیست و در نهایت این روند نتیجه مثبتی را برای بشریت ایجاد نخواهد کرد.

هنگامی که تعریفی از حقوق بشر می‌کند، سایر کشورها را محکوم و را حمله به کشورها عنوان می‌کند که مدافع حقوق مردم است اما خودش به اینکه استفاده ابزاری از حقوق بشر دارد، اعتقادی ندارد بلکه می‌گوید باید ابزاری حقوق بشر را افرادی مخالف استفاده می‌کنند. زمانی که خارج از نظام لیبرالیسنی یا خارج از نظام قدرت ایالات‌متحده‌امریکا به موضوع حقوق بشر نگاه می‌کنیم، تصور این است که استفاده ابزاری از حقوق بشر انجام شده است، در حالی که نگاه داخلی ایالات‌متحده با نگاه لیبرالی اعتقاد دارند بشریت را نجات می‌دهند. به طور مثال حمله به افغانستان را دلیل کمک به افغان‌ها و شهروندان ایالات‌متحده یا حمله به عراق را به دلیل خطر قریب‌الوقوع حقوق بشر برای مردم و سایر کشورهای می‌پندارند.

استفاده ابزاری امریکا از گزاره حقوقی حقوق بشر در ابعاد مختلف از حقوق زنان تا اقلیت‌ها در شرایط کنونی کارایی دارد؟ در نهایت چه اقدامی باید انجام داد که این استفاده ابزاری برای همه روشن و واضح باشد؟

همواره واژه استفاده ابزاری از حقوق بشر در سخنان افرادی که صحبت‌های سیاسی می‌کنند، بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد، به طوری که می‌گویند امریکا از حقوق بشر استفاده ابزاری می‌کند. امریکا یا نگاه امریکایی (هم نظام سیاسی امریکا شامل دولت امریکا و هم نگاه مبتنی بر ایدئولوژی لیبرالیسم)

دولت‌ها، کشورها یا نگاه‌های مذهبی تا حدی قدرت کسب کنند تا نگاه‌های جامع‌تر و مفیدتر از حقوق بشر را اشاعه دهند و برای آن مقبولیت جهانی ایجاد کنند.

در حال حاضر کدام نگاه نظری جدید نسبت به حقوق بشر در دنیا وجود دارد و چه قدرتی می‌تواند آن را اشاعه دهد؟

همچنین در مباحث نظری بر این اعتقاد یم که نگاه حقوق بشری اسلامی حداقل نگاه جامع‌تر و نافع‌تر برای بشر بوده چرا که فراگیرتر است، یعنی می‌تواند انسان‌های با نگاه مذهبی، شرق گرایانه یا نگاه‌های فردگرایانه را شامل شود چرا که نگاه مناسبت به انسان، هم فردی و هم اجتماعی و حقوقی است و تبدیل شدن آن به گفتمان به معنای اشاعه بوده و نیاز به قدرت دارد. این قدرت باید در دو بعد از قبیل ایجاد قدرت به واسطه وحدت و همگرایی میان دولت‌ها، کشورها یا وحدت نظری بین اندیشمندان و ایدئولوژی‌های مقابله با لیبرالیسم رخ دهد، یعنی نگاه‌های منتقد به حقوق بشر یا لیبرالیسم در مقابله با نگاه جهانی لیبرالیستی وحدت پیدا کنند. عامل دوم در عرصه بین‌المللی، قدرت واقعی ملموس بیرونی است، یعنی قدرت اقتصادی، پولی و مالی در کنار قدرت در تصمیم‌گیری و نظامی باید وجود داشته باشد (این قدرت‌هایی است که ایالات‌متحده‌امریکا توانسته است آنها را که کار گیرد) و الا صرفاً نگاه نظری مثبت کافی نیست.

دولت‌ها، کشورها یا نگاه‌های مذهبی تا حدی قدرت کسب کنند تا نگاه‌های جامع‌تر و مفیدتر از حقوق بشر را اشاعه دهند و برای آن مقبولیت جهانی ایجاد کنند.

در حال حاضر کدام نگاه نظری جدید نسبت به حقوق بشر در دنیا وجود دارد و چه قدرتی می‌تواند آن را اشاعه دهد؟

همچنین در مباحث نظری بر این اعتقاد یم که نگاه حقوق بشری اسلامی حداقل نگاه جامع‌تر و نافع‌تر برای بشر بوده چرا که فراگیرتر است، یعنی می‌تواند انسان‌های با نگاه مذهبی، شرق گرایانه یا نگاه‌های فردگرایانه را شامل شود چرا که نگاه مناسبت به انسان، هم فردی و هم اجتماعی و حقوقی است و تبدیل شدن آن به گفتمان به معنای اشاعه بوده و نیاز به قدرت دارد. این قدرت باید در دو بعد از قبیل ایجاد قدرت به واسطه وحدت و همگرایی میان دولت‌ها، کشورها یا وحدت نظری بین اندیشمندان و ایدئولوژی‌های مقابله با لیبرالیسم رخ دهد، یعنی نگاه‌های منتقد به حقوق بشر یا لیبرالیسم در مقابله با نگاه جهانی لیبرالیستی وحدت پیدا کنند. عامل دوم در عرصه بین‌المللی، قدرت واقعی ملموس بیرونی است، یعنی قدرت اقتصادی، پولی و مالی در کنار قدرت در تصمیم‌گیری و نظامی باید وجود داشته باشد (این قدرت‌هایی است که ایالات‌متحده‌امریکا توانسته است آنها را که کار گیرد) و الا صرفاً نگاه نظری مثبت کافی نیست.

گوشه‌ای از نقض‌های گسترده حقوق زنان در امریکا

طبق گزارش مؤسسه تامسون رویترز، امریکا جزو ۱۰ کشور ناامن برای زنان معرفی شده است

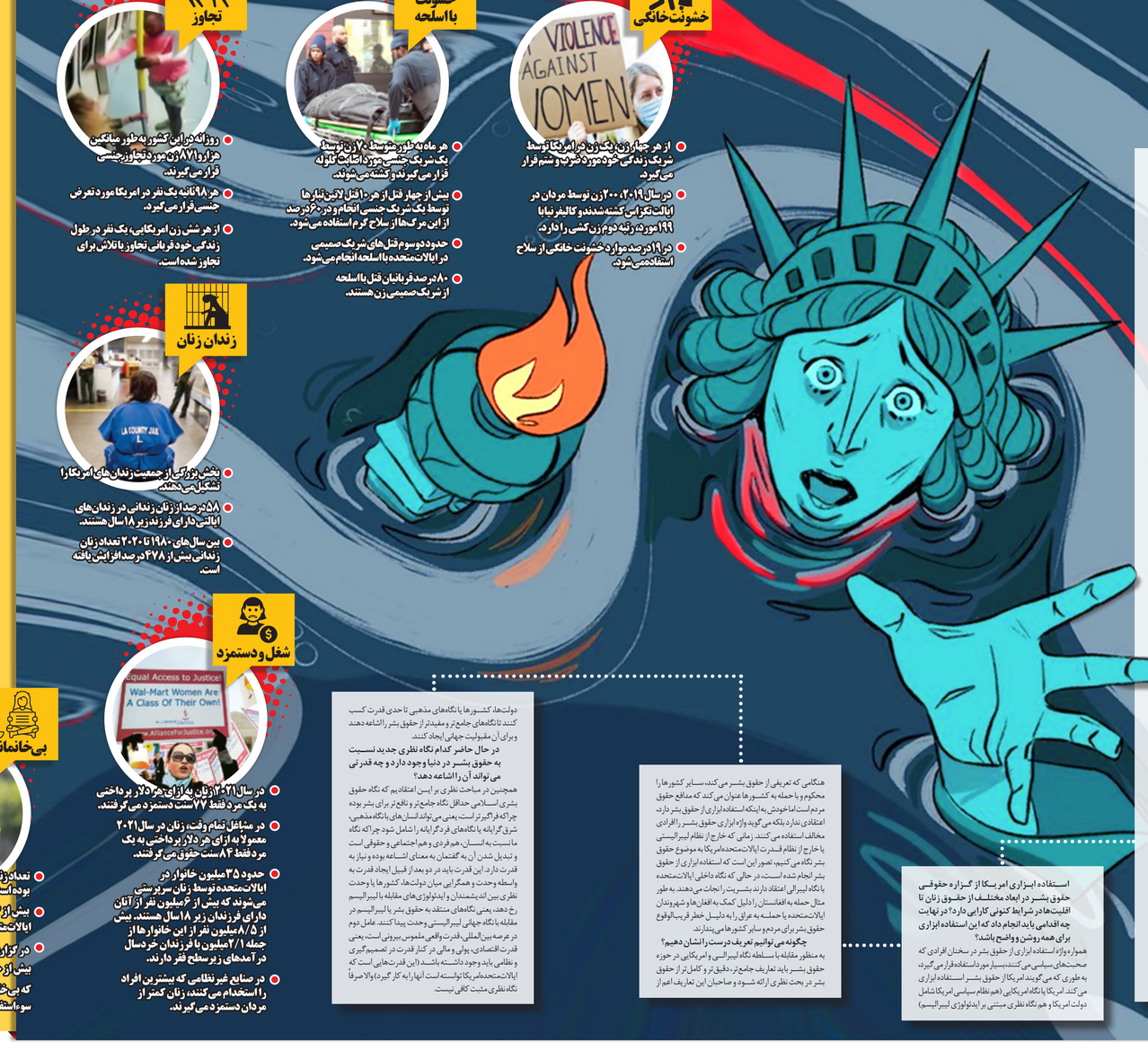

- از هر چهار زن، یک زن در امریکا توسط شریک زندگی خود مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد.
- در سال ۲۰۱۹، ۲۰۰ زن توسط مردان در ایالت تگزاس کشته شدند و کالیفرنیا با ۱۹۹ مورد، رتبه دوم زن‌کشی را دارد.
- در ۱۹ درصد موارد خشونت خانگی از سلاح استفاده می‌شود.
- هر ماه به طور متوسط ۷۰ زن توسط یک شریک جنسی مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرند و کشته می‌شوند.
- بیش از چهار قتل از هر ۱۰ قتل لاتین‌تبارها توسط یک شریک جنسی انجام و در ۶۰ درصد از این مرگ‌ها از سلاح گرم استفاده می‌شود.
- حدود دو سوم قتل‌های شریک صمیمی در ایالات متحده با اسلحه انجام می‌شود.
- ۸۰ درصد قربانیان قتل با اسلحه از شریک صمیمی زن هستند.
- روزانه در این کشور به طور میانگین هزار و ۸۷۱ زن مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند.
- هر ۹۸ ثانیه یک نفر در امریکا مورد تعرض جنسی قرار می‌گیرد.
- از هر شش زن امریکایی، یک نفر در طول زندگی خود قربانی تجاوز یا تلاش برای تجاوز شده است.
- بخش بزرگی از جمعیت زندان‌های امریکا را تشکیل می‌دهند.
- ۵۸ درصد از زنان زندانی در زندان‌های ایالتی دارای فرزند زیر ۱۸ سال هستند.
- بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۲۰ تعداد زنان زندانی بیش از ۴۷۸ درصد افزایش یافته است.
- تعداد زنان زیر خط فقر بیشتر از مردان بوده است.
- بیش از ۲۱۶ هزار زن در ریگ از شعب معین ایالات متحده می‌خانمان هستند.
- در گزارشی از مراکز ملی کودکان در فقر، بیش از ۸۰ درصد از طفلان دارای فرزند که بی‌خانمانی را تجربه کرده‌اند، قبلاً نوعی سوءاستفاده یا تجاوز را تجاوز کرده‌اند.

جایگاه امریکا باید از پرسشگر به پاسخگو تبدیل شود

سعید محمدی، پژوهشگر

سعید محمدی
پژوهشگر مرکز مطالعات امریکای شمالی و اروپای دانشگاه تهران

حقوق زنان یکی از پایه‌های ادعایی امریکا در دفاع از حقوق بشر و به ویژه زنان در کشورهای مختلف از جمله کشورهای مستقل است، مایلم درباره وضعیت حقوق زنان در خود امریکا بفرمایید. اینکه چه وضعیتی دارند و آیا همانطور که دولت امریکا مدعی است، حقوق زنان امریکایی رعایت می‌شود؟ مخصوصاً حقوق زنان رنگین پوست.

طبق اطلاعات ارائه‌شده از سوی نهاد بین‌المللی، امریکا پرونده خوبی در خصوص حقوق زنان ندارد و در گزارش‌های مختلف لیست بلندی از موارد نقض و کاستی‌های حقوق بشری در حقوق زنان امریکا مشاهده می‌شود. در سال ۲۰۱۸ مسائل مربوط به آزار جنسی زنان از موارد مورد تذکر به کشور امریکا بود. بر اساس آخرین آماری که در یکی از زیرشاخه‌های حقوق بشری سازمان بین‌الملل منتشر شده، از هر پنج زن امریکایی یک زن مورد آزار و اذیت جنسی یا تجاوز قرار گرفته است که بیش از ۸۱ درصد آنها زیر ۲۵ سال بودند، همچنین از هر چهار زن یک زن در امریکا مورد خشونت خانگی قرار گرفته است. طبق آمارها در میان ۳۲۵ هزار زن امریکایی که مورد خشونت خانگی قرار گرفته‌اند، زنان باردار هم وجود داشته‌اند. این مسئله در حوزه زنان رنگین‌پوست به شدت نمود پیدا کرده است، به طوری که وضعیت زنان از حوزه خشونت پلیس گرفته تا تبعیض‌های اجتماعی در زنان سیاهپوست دو یا چند برابر زنان سفیدپوست است. یکی از تبعیض‌های اجتماعی در امریکا در حوزه درآمد است، به طوری که درآمد زنان در محل کار پایین‌تر از در آمد اقایان است. این وضعیت در زنان سیاهپوست تشدید می‌شود، به طوری که تبعیض آشکاری در خصوص زنان سیاهپوست قابل مشاهده است. در امریکا نوعی نابرابری جنسیتی در حوزه سیاسی وجود دارد. بر اساس رتبه‌بندی‌ای که در سال ۲۰۲۲ منتشر شد، زنان تنها ۲۳ درصد مجلس امریکا را تشکیل می‌دهند و از این حیث امریکا در میان کشورها رتبه ۸۶ را کسب کرده است. یعنی امریکای مدعی آزادی، اجازه مشارکت زنان و ورود به عرصه سیاست را نمی‌دهد. در قضیه کرونا بسیاری از خانم‌های شاغل رنگین‌پوست اجازه دریافت مرخصی نداشتند و شرایط شغلی و وضعیت اقتصادی باعث شد این گروه‌ها مورد آسیب‌های بیشتری قرار گیرند. این موضوع نه تنها یک مسئله حقوق بشری ساده نیست بلکه سیستماتیک و یک کار نظام‌مند است.

پس چرا در امریکا سیاهپوستانی وجود دارند که متمول محسوب می‌شوند؟

در نظام سرمایه‌داری، فردی که خود را به بدنه متصل می‌سازد و صاحب سرمایه می‌شود، فارغ از جنسیت و رنگ پوست می‌تواند خود را از آن بهره‌مند سازد، در غیر این صورت با جمعیت ۹۹ درصدی در امریکا مواجه هستیم که تحت ظلم این نظام قرار می‌گیرند. این نوع از ظلم در امریکا نهادینه شده و سیستماتیک است و این گونه نیست که شامل مواردی استثنا باشد.

طبق ماده ۲ منشور جهانی حقوق بشر «همه انسان‌ها بی‌هیچ تمایزی اعم از نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، عقاید سیاسی یا هر عقیده دیگری» دارای تمامی حقوق و آزادی‌های مطرح در این «علامیه» هستند، حال سؤال اساسی این است، آیا در همان امریکا، حقوق زنان رنگین پوست یا زنان اقلیت‌های مذهبی و حتی دارای عقاید سیاسی خلاف لیبرالیسم رعایت می‌شود؟

امریکا عضو تعدادی از کنوانسیون‌های حقوق بشر سازمان ملل مانند کنوانسیون ریشه‌کنی تمام اشکال تبعیض علیه زنان، کنوانسیون حقوق کودکان، معاهده اختیاری کنوانسیون علیه شکنجه و تبعیض نیست و این نشان می‌دهد یا یک سیستم معمولی سروکار نداریم. شاید برای افراد، عضویت نداشتن امریکا در کنوانسیون‌های حقوق بشری قابل باور نباشد اما امریکا این مسئله را به گونه‌ای مطرح می‌کند که نشان دهد این کشور تنها مدافع حقوق بشر در جهان است، همانند این مسئله برای کانادا هم صدق می‌کند، به طوری که بر اساس یک مطالعه انجام‌شده در مرکز مطالعات امریکای شمالی و اروپای دانشگاه تهران در خصوص وضعیت حقوق بشر کانادا، موارد نقض این موضوع مشاهده شد، یعنی آنچه آنها از واقعیت با تصویری که از خود نشان می‌دهند، بسیار متفاوت است، بنابراین با توجه به این مسائل نمی‌توان گفت زنان در امریکا در عرصه‌های مختلف از حقوق برابری برخوردار هستند و نهادهای داخلی امریکا در عرصه بین‌الملل نیز نسبت به این مسئله اذعان دارند و در حال مبارزه با این مقوله هستند. زنی در امریکا مدافع حقوق مهاجران بود که هم دادگاهی و هم تا مرز خروج از کشور پیش رفت، یعنی یک فعل حقوق بشری توسط سیستم حقوقی و قضایی امریکا به دلیل دفاع از حقوق مهاجران تحت فشار قرار می‌گیرد.

بر اساس گزارش چندی قبل انجمن پزشکی امریکا از هر چهار زن امریکایی یک زن توسط شریک زندگی خود مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد. به نظر شما، دولت چنین کشوری که حتی از تأمین حقوق زنان کشورش عاجز است، صلاحیت اظهارنظر در مورد حقوق زن در دیگر کشورها را دارد؟

تمامی کشورها در حوزه حقوق بشر از نقض‌هایی برخوردار هستند اما امریکا نقض بالایی دارد و وضعیت خوبی را دارا نیست اما نکته اصلی این است که آیا کسی می‌تواند خود را در جایگاه مدعی قرار دهد و دیگران را بازخواست کند؟! در پاسخ باید گفت خیر. اگر هم کشور دیگری درصدد انجام این کار باشد، شاید بتواند اما امریکا نمی‌تواند، زیرا وضعیت آن به مراتب بدتر است. اما مربوط به سال ۲۰۲۰ که نسبت به ما دارد، به رغم اینکه در حوزه زنان در کشور با اشکالاتی مواجه هستیم اما باید این را نشان داد که هیچ کس در جایگاه بازخواست از دیگری نیست یعنی با اینکه در نظام بین‌الملل عده‌ای سلطه‌گر حضور دارد اما در حوزه حقوق بشر هیچ کسی نمی‌تواند مدعی باشد.

مایلم در خصوص سرکوب جنبش زنان امریکا بفرمایید که به انحای مختلف امکان مطالبه‌گری از حق و حقوق‌شان را ندارند.

جنبش‌های اجتماعی امریکا در حوزه زنان و غیرزنان همیشه بخش جدایی‌ناپذیر از جامعه امریکا بوده اما در حوزه زنان، تاریخ درنگ است، به طوری که از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم جنبش‌هایی از حق رأی زنان مشاهده می‌شود که سرکوب شده و حتی به زندان هم روانه می‌شوند. گرچه در یک مقطعی نظام سیاسی امریکا عقب‌نشینی می‌کند اما جامعه امریکایی در آن برهه، بسیار مردسالار بوده و پذیرش این مسئله را نداشته است. جامعه زنان امریکا همیشه برای احقاق حقوق خود جنگیده و بهای آن را نیز با زندانی شدن پرداخته و مرارت‌های بسیاری را نیز متحمل شده و این گونه نبوده است که دولت امریکا نسبت به این موضوع گشایشی ایجاد کند، به همین دلیل هنوز در جامعه امریکا گروه‌هایی برای حقوق مختلف زنان مبارزه می‌کنند و با مقاومت حکومت‌های محلی و فدرال مواجه می‌شوند. در واقع این گونه نیست که حکومت‌ها به طور خاص در دولت‌های ادوار مختلف حق گشایشی را در حوزه زنان ایجاد کنند و معمولاً با مقاومت جدی جامعه زنان این گشایش در امور زنان از قبیل حقوق‌ی، اقتصادی و سیاسی حاصل شده است.

سخن پایانی؟

باید توجه داشت که موضوع حقوق بشر تبع دو لبه است. ما در حوزه حقوق بشر باید امریکا را از جایگاه پرسشگری به جایگاه پاسخگویی برسانیم اما این گونه نباشد که بگوییم امریکا توانفمی دارد و ما توانفمی نداریم، بلکه باید طوری این مسئله جلوه بدهیم که تمامی کشورهای جهان به رغم وجود نواقص به سمت وضعیت بهتر انسانی حرکت کنند، این گونه نیست که صرفاً یک کشور را در جایگاه پرسشگری قرار دهد، باید همه پاسخگو باشند. در واقع اگر کسی مدعی است باید از جایگاه ادعا به پایین کشیده شود.